

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه چهاردهم

۱۳۹۲/۷/۲۸

چیستی و موضوع فلسفه در بیان فارابی

اندیشه‌هایی که ارسطو مطرح کرد، بعد از نهضت ترجمه، در سنت اسلامی و در کار فیلسوفان مسلمان وارد شد. این نکته را باید توجه داشت که در نهضت ترجمه، علمی که فضای توحیدی داشت، ترجمه شد. دیدیم که فضای متافیزیک ارسطو، الهی است. او وجود محرک نامتحرک را اثبات کرده و فلسفه را هم علم الهی خوانده است. فلسفه افلاطون هم الهی است. به‌ویژه در سنت اسلامی، مباحث نوافلاطونی نیز وارد شد که معجونی بود از مباحث ارسطو به‌همراه فضای نوافلاطونی. فضای نوافلاطونی به‌شدت توحیدی است. در این اندیشه، حتی وحدت شخصیه هم مطرح بوده است. بخش‌هایی از تاسوعات فلوطین ترجمه شد، با عنوان *اثولوجیا*، که به ارسطو نسبت داده شد. بخش‌هایی از تاسوعات نیز ترجمه نشد.^{۱۸۳}

در بحث‌های تحقق فلسفه اسلامی توضیح داده‌ام که نخستین فیلسوف اسلامی، ابونصر فارابی است. فارابی شرحی بر متافیزیک ارسطو، با نام *اغراض مابعدالطبیعه*^{۱۸۴} نگاشت و راه را برای کسی مانند ابن‌سینا باز کرد.

فارابی در این رساله بیان می‌کند که ارسطو در متافیزیک چه کرده است. می‌گوید که فلسفه، علم الهی است، اما منظور این نیست که تنها از خداوند و برخی حقایق ماورائی بحث می‌کند، بلکه فلسفه از

۱۸۳. معمولاً گفته می‌شود که فلسفه خاستگاه یونانی دارد. اما واقعیت این است که اندیشه‌های فلسفی پیش از دوره فلسفی یونان نیز وجود داشته است. افلاطون و ارسطو بسیار مشتاق اندیشه‌های فیثاغورث و حکیمان ایران و مصر بودند. نیز تلقی جناب فارابی این است که در میان کلدانیان بابل فلسفه وجود داشته است و سپس به مصر منتقل شده است. پس از آن، فلسفه به یونان منتقل شد. این فلسفه سپس به میان سریانیان رفت و بعد از آن، به میان عرب‌ها آمد. عبارات فارابی در این زمینه را در ادامه نقل خواهیم کرد.

۱۸۴. فؤاد سزگین تعدادی از رسائل فارابی را چاپ کرده است (بعض رسائل الفارابی فی الفلسفة، منشورات معهد تاریخ العلوم العربیة والاسلامیة). دومین رساله، همان اغراض مابعدالطبیعه است که با این عنوان آورده است: فی اغراض الحکیم فی کل مقالة من الكتاب الموسوم بالحروف. این رساله بسیار مختصر و در حدود چهار صفحه است.

موجود بما هو موجود سخن می‌گوید. در پایان رساله هم گزارشی از دوازده مقاله متافیزیک ارائه می‌کند.^{۱۸۵} فارابی بحث خود را این‌گونه آغاز می‌کند:

قصدا فی هذه المقالة هو ان ندل على الغرض الذى يشتمل عليه كتاب ارسطوطاليس المعروف بما بعد الطبيعة و على الاقسام الأول التي هي له؛ اذ كثير من الناس سبق الى وهمهم ان فحوى هذا الكتاب و مضمونه هو القول فى البارى سبحانه و العقل و النفس و سائر ما يناسبه^{۱۸۶} و ان علم ما بعد الطبيعة و علم التوحيد واحد بعينه. فلذلك نجد اكثر الناظرين فيه يتحير و يضل؛ اذ نجد اكثر الكلام فيه خال عن هذا الغرض،^{۱۸۷} بل لا نجد فيه كلام خاص بهذا الغرض الا الذى فى مقاله الحادى عشر التى عليه علامة اللام.^{۱۸۸}

بحث درباره خداوند، یعنی محرک نخستین تنها در مقاله لامبدا مطرح شده است. فارابی می‌گوید در میان قدما هم کسی را نیافتیم که این مطلب را توضیح دهد. مقاله لام اسکندر تام نیست. البته آنچه تامستیوس نوشته، تام هست، اما مقالات دیگری وجود ندارد. بعد خود به توضیح می‌پردازد:

فنقول ان العلوم منها جزئية و منها كلية،^{۱۸۹} و العلوم الجزئية هي التى موضوعاتها بعض الموجودات^{۱۹۰} او بعض الموهومات^{۱۹۱} و يختص نظرها باعراضه الخاصة لها مثل علم الطبيعة^{۱۹۲} فانه ينظر فى بعض الموجودات و هو الجسم، من جهة ما يتحرك و يتغير و يسكن عن الحركة و من جهة ما له مبادئ ذلك و لواحقه، و علم الهندسه ينظر فى المقادير من جهة ... و غير ذلك من العلوم الجزئية و ليس لشيء منها النظر فى ما يعم جميع الموجودات. و اما العلم الكلى^{۱۹۳} فهو الذى ينظر فى الشئ العام لجميع الموجودات،^{۱۹۴} مثل

۱۸۵. در دوره ترجمه، دوازده مقاله از متافیزیک ارسطو به عربی ترجمه شده است.

۱۸۶. یعنی مفارقات.

۱۸۷. آن عده متحیر می‌مانند که مثلا بحث قوه و فعل و حرکت و سکون، چه ربطی به خداشناسی دارد.

۱۸۸. یعنی مقاله لامبدا.

۱۸۹. علم کلی می‌شود همان فلسفه اولی، و علوم جزئی، علوم طبیعی و ریاضی‌اند.

۱۹۰. مثلا در طبیعیات از جسم از آن‌جا که متحرک است، بحث می‌شود.

۱۹۱. اشاره به برخی مباحث ریاضی دارد. مثلا در خارج، دایره به شکل کامل و مجرد از اجسام وجود ندارد، اما در وهم این شکل تصور می‌شود و بعد به بررسی احکام آن پرداخته می‌شود.

۱۹۲. که علمی جزئی است.

۱۹۳. یعنی فلسفه.

۱۹۴. یعنی فلسفه با نگاه عام به موجودات می‌نگرد و موضوعش موجود مطلق است. توضیح این نکته در بحث‌های پیشین گذشت.

الوجود و الوحدة^{۱۹۵} و فی انواعه و لواحقه و فی الاشياء التي لا تعرض بالتخصيص لشيء شيء من موضوعات العلوم الجزئية مثل التقدم و التأخر و القوة و الفعل و التام و الناقص و ما يجري مجرى هذه. و فی المبدأ المشترك لجميع الموجودات^{۱۹۶} و هو الشيء الذي ينبغي ان يسمى باسم الله جل جلاله و ينبغي ان يكون العلم الكلي علماً واحداً^{۱۹۷} ... فاذاً العلم الكلي واحد فينبغي ان يكون العلم الالهي^{۱۹۸} داخلياً في هذا العلم؛^{۱۹۹} لان الله مبدأ للموجود المطلق لا لموجود دون موجود. فالقسم الذي يشتمل منه على اعطاء مبدأ الوجود ينبغي ان يكون هو العلم الالهي^{۲۰۰} لان هذه المعاني ليست خاصة بالطبيعات، بل هي اعلى من الطبيعات عموماً، فهذا العلم اعلى من علم الطبيعة و بعد علم الطبيعة فلهاذا واجب ان يسمى علم ما بعد الطبيعة. و العلم التعاليمي و ان كان اعلى من علم الطبيعة؛^{۲۰۱} اذ كانت موضوعاته متجردة عن المواد، فليس ينبغي ان يسمى علم ما بعد الطبيعة؛ لان تجرد موضوعاته عن المواد وهمي لا وجودي، اما في الوجود فليس لها وجود الا في الامور الطبيعية. و اما موضوعات هذا العلم فمنها ما ليس له وجود البتة في الطبيعات لا وهمي و لا حقيقي، و ليس انما جرده الوهم عن الطبيعات فقط بل وجودها و طبيعتها انما مجردة.^{۲۰۲} و منها ما يوجد في الطبيعات^{۲۰۳} و ان كان يتوهم مجرداً عنها و لكن ليس يوجد فيها بذاتها^{۲۰۴} بحيث لا يتعري

۱۹۵. لفظ وحدت را در آثار ارسطو پی نگر فیتیم. اشاره کردیم که بحثی است درباره نسبت وجود و وحدت. گاه این نسبت را آنقدر غلیظ می‌کنند که می‌گویند موضوع فلسفه موجود یا واحد است. اما در بحث‌های فیلسوفان بعدی، این بحث به مساوت وجود و وحدت تبدیل شده است.

۱۹۶. بنابراین خداوند سبحان نیز از مسائل علم فلسفه است.

۱۹۷. فارابی در اینجا بیان می‌کند که علم الاهیات بالمعنی الاخص را نباید علمی جداگانه به حساب آورد. توضیحی دارد که از آن در می‌گذریم.

۱۹۸. یعنی الاهیات بالمعنی الاخص.

۱۹۹. یعنی علم فلسفه.

۲۰۰. یعنی الاهیات بالمعنی الاخص.

۲۰۱. این اندیشه را ارسطو هم داشت و فیلسوفان مسلمان تکمیل کردند که در میان سه قسم علوم نظری، علم طبیعی در پایین‌ترین مرتبه، علم ریاضی در مرتبه میانی، و علم فلسفه در بالاترین جایگاه است. علم ریاضی منزلتی بالاتر از طبیعی دارد؛ زیرا دارای تجرد بیشتری است. خط، هرچند در خارج در ماده محقق است، حقیقتش متقوم به ماده نیست و ماده در تعریفش اخذ نمی‌شود. این نکته را ابن سینا به تفصیل توضیح داده است.

۲۰۲. دسته‌ای از موجودات، یعنی خداوند سبحان و عقول مفارق، مجرد از ماده‌اند، هم در تحقق و هم در تصور. بنابراین بخشی از بحث‌های فلسفه درباره چنین مجرداتی است.

۲۰۳. دسته‌ای از مباحث فلسفی در عالم طبیعت و در میان طبیعات نیز یافت می‌شوند. مثلاً وقتی از علت سخن می‌گوییم، علت مادی هم وجود دارد. نیز وحدت و کثرت، تنها احکام مجردات نیستند و مادیات نیز به آنها متصف می‌شوند.

عنها وجودها و يكون امورا قوامها بالطبيعات، بل بوجود للطبيعات و لغير الطبيعات من الامور المفارقة بالحقيقة او المفارقة بالوهم. فاذا العلم المستحق بان يسمى بهذا العلم، هو هذا العلم. فهو ايضا وحده دون سائر العلوم علم ما بعد الطبيعة.^{٢٠٥} و الموضوع الاول لهذا العلم هو الموجود المطلق و ما يساويه في العموم و هو الواحد و لكنه لما كان علم المتقابلات واحدا، ففي هذا العلم ايضا النظر في العدم^{٢٠٦} و الكثرة.

پس تا کنون گفته شد که برخی از امور تماما مفارقاند، و در فلسفه از آنها بحث می‌شود، و برخی از امور هست که هم در مادیات و هم در مفارقات یافت می‌شود، اما به حسب اصل ذاتشان ربطی به مادی ندارند، مانند علیت و معلولیت، وحدت و کثرت و ...، که در فلسفه از این امور نیز بحث می‌شود. اکنون سخن از نوع سوم از مباحث فلسفه به میان می‌آید:

ثم بعد هذه الموضوعات و تحقیقها ينظر فی الاشياء التي تقوم منها مقام الانواع، كالمقولات العشر للموجود و انواع الواحد كالواحد بالشخص و الواحد بالنوع و الواحد بالجنس و الواحد بالمناسبة و كذلك فی انواع العدم و الكثير، ثم فی لواحق الموجود^{٢٠٧} كالقوه و الفعل و التمام و النقصان و العلة و المعلول و لواحق الوحدة كالهوية^{٢٠٨} و التشابه و التساوی و الموافقة و الموازة و المناسبة و لواحق العدم و الكثير.

فارابی بعد از این بحث‌ها، از مبادی علوم نیز سخن می‌گوید و قصد دارد فضای فلسفی را به طور کامل روشن کند. پس از اینها، گزارشی از بخش‌های کتاب *متافیزیک* ارائه داده و بیان کرده که هر یک درباره چه موضوعی است. برای نمونه، درباره مقاله پنجم (که همان کتاب ششم، یعنی اپسیلون است) می‌گوید:

٢٠٤. هر چند وحدت و علیت در عالم ماده هم یافت می‌شود، اینها به حسب ذاتشان متعلق به ماده نیستند. فارابی در اینجا در پی توضیح این نکته است که برخی از احکام فلسفی در عالم طبیعت نیز جاری است، در عین حال، مربوط به علم مابعدالطبیعه است. به بیانی دیگر، می‌خواهد الاهی بودن فلسفه را و اینکه موضوع فلسفه مفارق از ماده است، معنا کند و توضیح بدهد.

٢٠٥. می‌بینیم که فارابی روی لفظ مابعدالطبیعه تکیه دارد. اما ارسطو این عنوان را نداشت و تنها روی اندیشه مفارق بودن، تأکید می‌کرد.

٢٠٦. این همان توضیحی است که ارسطو هم داشت که در فلسفه از عدم و کثرت هم بحث می‌شود؛ زیرا اینها مقابل وجود و وحدت هستند و متقابل‌ها در یک علم بحث می‌شوند.

٢٠٧. اینها، عوارض و لواحق موجود بما هو موجودند.

٢٠٨. منظور، این همانی است.

المقالة الخامسة تشتمل على ابانة الفصول الذاتية بين العلوم النظرية الثلاثة^{٢٠٩} و انها ثلاثة فقط و تعريف امر العلم الالهى^{٢١٠} انه داخل فى هذا العلم، بل هو هذا العلم بوجه ما فان له النظر فى الهوية^{٢١١} التى تقال بالذات لا فى الهوية التى تقال بالعرض.

فارابى سپس توضيح مى دهد كه چگونه صنعت جدل و صنعت سفسطه مى تواند در اين موضوع شريك شود، و از چه جهت از هم فاصله مى گيرند.

فارابى در *الجمع بين رأبى الحكيمين*، بيان كرده است كه فلسفه، علم به موجودات بما هي موجودات است و اين همان كاري است كه افلاطون و ارسطو انجام داده اند و آن دو آغازگر اين علم بوده اند.

الفلسفة، حدها و ماهيتها، انها العلم بالموجودات بما هي موجودة. و كان هذان الحكيمان هما مبدعان للفلسفة، و منشئان لأوائلها و اصولها، و متممان لأواخرها و فروعها، و عليهما المعول فى قليلها و كثيرها، و اليهما المرجع فى يسيرها و خطيرها.^{٢١٢}

البته او ریشه دار بودن علم فلسفه را در *احصاء العلوم و تحصيل السعادة* مطرح كرده است، كه بدان خواهيم پرداخت.

فارابى در *فصول منتزعة* بيان كرده است كه علم فلسفه از علل قصوا، يعنى علت های چهارگانه بحث مى كند و از همين روى، نظر الهى دارد.

... فيحصل له معرفة الموجودات بأقصى أسبابها، و هذا هو النظر الالهى فى الموجودات.^{٢١٣}

در جاي ديگرى حكمت را برترين علم به برترين موجودات معرفى كرده است: «الحكمة هي أفضل علم لأفضل الموجودات».^{٢١٤}

٢٠٩. يعنى رياضى و طبيعى و الهى. مى گويد در مقاله پنجم درباره تفاوت ذاتى ميان اين سه علم بحث شده است.

٢١٠. منظور از علم الهى در اینجا، الاهيات بالمعنى الاخص است.

٢١١. منظور از هويت، موجود است. فارابى رساله ای بسيار عالی دارد به نام *رسالة الحروف*، كه به لحاظ تاريخ فلسفه و اينكه اصطلاحات و ادبيات فلسفى در زبان عربى چگونه سر برآورد، اهميت فراوان دارد. او در اين رساله توضيح داده است كه واژه «هويت» چگونه پيش آمده است.

٢١٢. فارابى، *الجمع بين رأبى الحكيمين*، (مقدمه و تعليق از البير نصرى نادر، تهران: الزهراء، چ ٢، ١٤٠٥ق)، ص ٨٠.

٢١٣. همو، *فصول منتزعة*، (تصحیح و تعليق از فوزى نجار، تهران: الزهراء، چ ٢، ١٤٠٥ق)، ص ٩٨. نیز ر.ك: همان، ص ٥٢ و ٥٤.

٢١٤. همان، ص ٦١.

فارابی در کتاب *تحصیل السعادة*، علوم مختلف را بر می‌شمارد تا به علم فلسفه می‌رسد و چنین می‌گوید:

فیتبین الفاحص عنها أنه ليس يمكن أن يكون لشيء منها مادة أصلاً وإنما ينبغي أن يفحص في كل واحد منها ماذا وكيف وجوده ومن أي فاعل ولماذا وجوده.^{۲۱۵} فلا يزال يفحص هكذا إلي أن ينتهي إلي موجود لا يمكن أن يكون له مبدأ أصلاً من هذه المبادئ: لا ماذا وجوده ولا عماذا وجوده ولا لماذا وجوده بل يكون هو المبدأ الأول لجميع الموجودات التي سلف ذكرها ويكون هو الذي به وعنه وله وجودها بالأنحاء التي لا تدخل عليه نقصاً أصلاً بل بأكمل الأنحاء التي بها يكون الشيء مبدأ للموجودات. فإذا وقف علي هذا فحص بعد ذلك عما يلزم أن يحصل في الموجودات إذ كان ذلك الوجود مبدأها وسبب وجودها فبتدريء من أقدامها رتبة في الوجود وهو أقربها إليه حتي ينتهي إلي آخرها رتبة في الوجود وهو أبعداها عنه في الوجود فتحصل معرفة الموجودات بأقصى أسبابها. وهذا هو النظر الإلهي في الموجودات.^{۲۱۶}

فارابی در جای دیگری از این رساله، درباره ریشه و منشأ فلسفه این گونه می‌گوید:

انه كان في القديم في الكلدانيين وهم أهل العراق^{۲۱۷} ثم صار إلي أهل مصر ثم انتقل إلي اليونانيين ولم يزل إلي أن انتقل إلي السريانيين ثم إلي العرب. وكانت العبارة عن جميع ما يحتوي عليه ذلك العلم باللسان اليوناني ثم صارت باللسان السرياني ثم باللسان العربي. وكان الذين عندهم هذا العلم من اليونانيين يسمونه الحكمة علي الإطلاق والحكمة العظمي ويسمون اقتناءها العلم وملكتها الفلسفة ويعنون به إثارة الحكمة العظمي ومحبتها ويسمون المقتني لها فيلسوفاً ويعنون المحب والمؤثر للحكمة العظمي ويرون أنها هي بالقوة الفضائل كلها ويسمون علم العلوم وأم العلوم وحكمة الحكم وصناعة الصناعات ويعنون بها الصناعة التي تستعمل الصناعات كلها والفضيلة التي تستعمل الفضائل كلها والحكمة التي تستعمل الحكم كلها.^{۲۱۸}

نکته‌ای را در حاشیه می‌گویم: اینکه کدام علم اصل علوم قرار گیرد، در شکل‌گیری تمدن نقشی ویژه دارد. اگر فلسفه اولی اصل العلوم باشد، نگاه تمدنی ویژه‌ای ساخته می‌شود و اگر علوم تجربی اصل قرار گیرند، تمدن دیگری شکل خواهد گرفت. بنابراین این نگاه‌های کلان، در فضای تمدنی نقش دارد. خود فارابی از این بحث‌ها نتایج تمدنی گرفته است. در بحث‌های حکمت متعالیه در این باره اندکی بحث کرده‌ام. بحث‌های طبقات علوم، اثر اجتماعی و تمدنی دارد.

۲۱۵. اینها همان علت‌های چهارگانه‌اند.

۲۱۶. فارابی، *تحصیل السعادة*، در: *الاعمال الفلسفية*، تحقیق جعفر آل یاسین، ص ۱۴۰.

۲۱۷. منظور، اهل بابل است.

۲۱۸. همان، ص ۱۸۱.

فارابی کتابی به نام *احصاء العلوم* دارد که خواندنی است. در این کتاب تقریباً تمام علومى را که در دوره او موجود بوده، دسته بندی کرده است. درباره فلسفه در این کتاب چنین آمده است:

العلم الإلهى ينقسم إلى ثلاثة أجزاء: أحدها يفحص فيه عن الموجودات و الأشياء التى تعرض لها بما هى موجودات؛ و الثانى يفحص فيه عن مبادئ البراهين فى العلوم النظرية الجزئية و هى التى ينفرد كل علم منها بالنظر فى موجود خاص: مثل المنطق و الهندسة و العدد و باقى العلوم الجزئية الأخر التى تشاكل هذه العلوم. و يفحص عن مبادئ علم المنطق و مبادئ علوم التعاليم، و مبادئ العلم الطبيعى و يلتمس تصحيحها و تعريف جواهرها. و يحصى الظنون الفاسدة التى كانت وقعت للقدماء فى مبادئ هذه العلوم مثل ظن من ظن فى النقطة و الوحدة و الخطوط و السطوح أنها جواهر و أنها مفارقة، و الظنون التى تشاكل هذه فى مبادئ سائر العلوم فيفتحها و يبين أنها فاسدة. و الجزء الثالث يفحص عن الموجودات التى ليست بأجسام لا فى أجسام: فيفحص عنها أولاً هل هى موجودة أم لا؟ و يبرهن أنها موجودة ثم يفحص عنها هل هى كثيرة أم لا؟ فيبين أنها كثيرة، ثم يفحص هل هى متناهية أم لا؟ فيبرهن أنها متناهية، ثم يفحص هل مراتبها فى الكمال واحدة، أم مراتبها متفاضلة؟ فيبرهن أنها متفاضلة فى الكمال، ثم يبرهن أنها على كثرتها ترتقى من عند أنقصها إلى الأكمل فالأكمل، إلى أن تنتهى فى آخر ذلك إلى كامل ما لا يمكن أن يكون شىء هو أكمل منه، و لا يمكن أن يكون شىء هو أصلاً فى مرتبة وجوده و لا نظير له و لا ضد، و إلى أول لا يمكن أن يكون قبله أول، و إلى متقدم لا يمكن أن يكون شىء أقدم منه، و إلى موجود لا يمكن أن يكون استفاد وجوده عن شىء أصلاً، و ان ذلك الواحد هو الأول و المتقدم على الإطلاق وحده، و يبين أن سائر الموجودات متأخر عنه فى الوجود، و أنه هو الموجود الأول الذى أفاد كل واحد سواه الوجود، و أنه هو الواحد الأول الذى أفاد كل شىء سواه الوحدة. و أنه هو الحق الذى أفاد كل ذى حقيقة سواه الحقيقة و على أى جهة أفاد ذلك، و أنه لا يمكن أن يكون فيه كثرة أصلاً و لا بوجه من الوجوه بل هو أحق باسم الواحد و معناه و باسم الموجود و معناه من كل شىء يقال فيه إنه واحد أو موجود أو حق سواه. ثم يبين أن هذا الذى هو بهذه الصفات هو الذى ينبغى أن يعتقد فيه أنه هو الله عز و جل و تقدست أسماؤه، ثم يمعن بعد ذلك فى باقى ما يوصف به الله إلى أن يستوفىها كلها، ثم يعرف كيف حدثت الموجودات عنه، و كيف استفادت عنه الوجود.^{٢١٩}

می بینیم که می گوید مباحث گوناگون خدانشناسی در علم فلسفه مطرح می شود. به همین دلیل است که فرهیختگان مسلمان به علم فلسفه تن دادند. آنان به وضوح می دیدند که بسیاری از مسائل معارفی را باید در این علم حل کرد. جالب این است که خود فارابی گام های بلندی برداشت برای اینکه بتواند بسیاری از

مباحث متون دینی را بیاورد و به صورت فلسفی حل کند.^{۲۲۰} فرهیختگان مسلمان می دانستند که در مباحث معارفی نمی توان به ظن و گمان اکتفا کرد و در این گونه از مسائل، اعتقاد یقینی لازم است. بنابراین تثبیت برهانی این مباحث نزد آنها ارج بسیار یافت. به ویژه در آن عصری که به سبب فتوحات گسترده، ارتباط امت اسلامی با دیگر ملت ها زیاد شده بود و در درون ملت اسلام، افرادی مانند ابن ابی العوجاء پدید آمده بودند. باید به شبهات افرادی مانند او پاسخ مستدل داده می شد.

ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری است. او بعدها به زندقه دچار شد و مناظرات فراوانی با امام صادق علیه السلام انجام داد. به افرادی مانند او باید پاسخ مستدل و عقلی داده شود. امام در پاسخ به او نمی تواند به قرآن کریم استناد کند. نیز اهل مکاتب و ادیان مختلف با امام رضا علیه السلام مناظراتی داشته اند. برای نمونه حضرت از اصل عدم تناقض و اینکه بین نفی و اثبات منزلتی نیست، استفاده می کنند. نیز در سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیانات استدلالی وجود دارد. اینها از آن روست که امت اسلامی باید با امت های دیگر ارتباط برقرار کند. عده ای قرار است بیایند و مسلمان شوند و عده ای هم در داخل، همانند ابن ابی العوجاء، نوای زندقه سر می دهند. او برخی از سخنان کلامی قدریه را شنیده و از دین خود روی گردانده است. باید برای غیرمسلمانانی که می خواهند درباره اسلام تحقیق کنند و نیز شبهه پراکنان و نیز گرفتاران در دام تردید، پاسخ هایی عقلی فراهم کرد و استناد به متون دین برای این دسته کافی نیست. در نتیجه فرهیختگان احساس کردند که جامعه اسلامی به علمی حقیقی و برهانی، نه ظنی، نیازمند است. [البته علمی که شیوه جدل را به کار می بست، یعنی کلام، برخی از نیازها را بر می آورد و مخاطب را اقناع می کرد] اما بعدها خود متکلمانی که به نقد فلسفه پرداختند، در نهایت به شیوه برهانی تن دادند و فهمیدند که راه جدلی برای دریافت واقع، کارایی ندارد. البته توصیه دین هم استفاده از عقل و راه عقلانی بود و این کار در سیره امامان معصوم علیهم السلام هم وجود داشت. همه این عوامل دست به هم داد و باعث شد که فرهیختگان امت اسلامی، علم فلسفه را پذیرا شوند.

البته از همان هنگامی که فلسفه پای به میان مسلمانان نهاد، نزاع هایی بر سر آن در گرفت [و علمی غیردینی و برخی از نتایجش مخالف با متون دینی ارزیابی شد، و تا کنون نیز این نزاع ادامه دارد]، اما سخن فیلسوفان این بود که با فلسفه بسیاری از اعتقادات و معارف دین را می توان حل کرد.^{۲۲۱}

۲۲۰. در مباحث تحقق فلسفه اسلامی، در بخش مربوط به فارابی توضیح داده ام که فارابی در این زمینه چه کرده و تا چه میزان توانسته است به متون دین نزدیک شود و اینکه چقدر فلسفه را ارتقا داده است تا برای حل معارف دینی مفیدتر واقع شود.

۲۲۱. در بحث های تحقق فلسفه اسلامی توضیح داده ام که چگونه فیلسوفان مسلمان به پژوهش در متون دین پرداختند و در عمل به کار فهم و حل مباحث معارفی دین اشتغال یافتند. این کار در اوایل در حد کلیات بود، اما در کار صدرالمألهین

کارگروه دانشیار - مؤسسه فطوت

بسیار گسترده دامن شد. وی به جزئیات فراوانی از متون و معارف دین پرداخت. مباحثی مانند بقاء، عالم ذر، و بسیاری از جزئیات دیگر که اصلاً در بحث‌های فلسفی راه نداشت، در کار او وجود دارد و او به شیوه فلسفی به بحث درباره این معارف می‌پردازد. در نتیجه می‌بینیم فلسفه او را، در عین اینکه فلسفه است، نیز باید شرحی عمیق بر آیات و روایات معارفی اسلام دانست.